

روانشناسی بنیادگرایی دینی

ترجمہ: سجاد علی زاده
سجاد یاہک
معصومہ احمدی

رالف دبیلو. ہود، جی آر
پیٹر سی. ہیل
دبلیو. پاول ویلیامسون



هـُ الرئوف



- سرشناسه Williamson, W. Paul (William Paul)
- عنوان و نام پدیدآور: روانشناسی بنیادگرایی دینی/رالف دبلیو. هود، جی آر، پیتر سی. هیل، دبلیو. باول ویلیامسون؛ ترجمه سجاد علیزاده، سجاد یاهک، معصومه احمدی.
- مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری: ۴۰۱ ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۴۹-۲
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
- یادداشت: The psychology of religious fundamentalism, 2005. عنوان اصلی:
- موضوع: بنیادگرایی مذهبی -- روانشناسی
- موضوع: Religious fundamentalism -- Psychology
- شناسه افزوده: هیل، پیتر سی.، ۱۹۵۳ - م.
- شناسه افزوده: Hill, Peter c.
- شناسه افزوده: ویلیامسن، ویلیام بل
- شناسه افزوده: علیزاده، سجاد، ۱۳۶۴ - مترجم
- شناسه افزوده: یاهک، سجاد، ۱۳۶۲ - مترجم
- شناسه افزوده: احمدی، معصومه، [مترجم]
- شناسه افزوده: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
- رده بندی کنگره: BL۲۳۸/۹۹۹۱۳۹۵
- رده بندی دیویی: ۲۰۰/۱۹
- شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۱۵۷۱۷

فرهنگ و جامعه

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
نویسندگان: رالف دبلیو. هود، جی آر، پیتر سی. هیل و دبلیو. پاول ویلیامسون
مترجمان: سجاد علیزاده، سجاد باهک و معصومه احمدی
ویراستار ادبی: محبوبه یوسفی مقدم
طراح جلد: عباس صفایی مهر
صفحه آرا: وحید لنجانزاده
نویت چاپ: اول - مهر ۱۳۹۶
شمارگان: ۳۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰۰۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۴۹-۲

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.
در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

روان شناسی بنيادگرايي ديني

رالف ڊبليو. هوڊ، جي آر
پيٽر سي. هيل
ڊبليو. پاول ويلياھون

ترجمہ
جاد عليزاده
جاد ياهڪ
معضومہ احمدی

فهرست مطالب

۱	مقدمه مترجمان
۳	درباره نویسندگان
۷	مقدمه
۲۵	فصل اول: دین بنیادگرا به مثابه جستجوی درون‌متنی معنا
۶۱	فصل دوم: بنیادگرایی به مثابه نظام معنا
۹۱	فصل سوم: تاریخچه بنیادگرایی مسیحی
۱۵۷	فصل چهارم: بنیادگرایی در یک فرقه پنتیکاستال
۲۱۵	فصل پنجم: بنیادگرایی در میان فرقه‌های مارپرو
۲۵۱	فصل ششم: بنیادگرایی در میان آمیش‌ها
۲۹۱	فصل هفتم: درون‌متنیت، کلیشه‌سازی و شبه‌بنیادگرایی‌ها
۳۴۱	گفتار پایانی
۳۴۹	توضیحات
۳۶۵	منابع
۳۹۷	نمایه

مقدمه مترجمان

کتاب روان‌شناسی بنیادگرایی دینی کتابی خواندنی و تأمل‌برانگیز است که تلاش دارد پدیده بنیادگرایی را با نگاهی علمی و عاری از تعصب و خارج از پیش‌داوری‌های رایج غرب‌محورانه و شرق‌شناسانه بررسی کند. رویکرد کلی این کتاب، نوعی روان‌شناسی اجتماعی تاریخی است که قویاً در سنت تفهیمی و هرمنوتیکی در علوم اجتماعی ریشه دارد. نویسندگان این کتاب، تلاش کرده‌اند بنیادگرایی را سنتی متمایز تعریف کرده و مؤلفه‌های قوام‌بخش بنیادگرایی را تعریف و از رهگذر بررسی‌های موردی تاریخی نشان دهند؛ آنها برای این کار برخی گروه‌های مهم بنیادگرا را به وسیله داده‌های جامعه‌شناختی - تاریخی غنی و بعضاً دست اول بررسی کرده‌اند. حجم اعظم کتاب به بررسی‌های موردی چند شاخه از بنیادگرایی پروتستانی اختصاص یافته است.^۱

نویسندگان با وجود بدنامی بنیادگرایی در اذهان عمومی و حتی فضای دانشگاهی غرب، کوشیده‌اند تا رویکردی به‌دور از تعصب و بی‌طرفانه نسبت به بنیادگرایی دینی داشته باشند و حتی تلاش کرده‌اند کلیشه‌های رایج در خصوص بنیادگرایی را در فصلی مجزا به چالش

۱. فصل هفتم این کتاب با عنوان اسلام بنیادگرا در ترجمه حذف شده است (ناشر).

بکشند.

اساس روش‌شناختی این پژوهش، تلفیق رویکرد درون‌کاو و پدیدارشناختی با رویکرد بررسی تاریخی و نگاه از بیرون بوده است؛ خود نویسنندگان عنوان مدل درون‌متنی (فهم باورها و مدعیات بنیادگرایانه از منظر خود بنیادگرایان) و مدل بینامتنی (بررسی بنیادگرایی از بیرون و از زاویه سنت‌های فکری و تحلیلی تولیدشده در بستر علوم اجتماعی) را به این دو سنت می‌دهند؛ سعی آنها، به‌کارگیری هر دو دیدگاه بوده و مدام بین این دو مدل رفت‌وآمد کرده‌اند.

این کتاب به‌طور خاص منبع خوبی در زمینه بنیادگرایی مسیحی و البته منبع مفیدی برای فهم بنیادگرایی به‌طور کلی است و بخصوص در برهه کنونی که بنیادگرایی‌های دینی از درون همه سنت‌های دینی جهان سربرآورده و تقویت شده‌اند، منبعی ارزشمند برای فهم این پدیده است. به لحاظ دامنه مخاطبان نیز کتاب روان‌شناسی بنیادگرایی دینی، هم برای دانشجویان و اساتید جامعه‌شناسی و هم برای عموم مردم مفید و آموزنده است.

مترجمان امیدوارند که کتاب حاضر گام کوچکی در جهت بسط و تقویت جامعه‌شناسی دینی در ایران باشد. بر خویشتن لازم می‌دانیم از تلاش‌های مجموعه پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در حمایت و همراهی ترجمه حاضر قدردانی کنیم.

سجاد علیزاده

سجاد یاهک

معصومه احمدی

درباره نویسندگان

رالف. دبلیو. هود، جی.آر.^۱ دوازده سال نخست زندگی‌اش را در دل مذهب اتحاد^۲ پرورش یافت. بعد از این دوره، او خود به هیچ سنت دینی متعلق ندانسته است. وی بعد از گذراندن دکترای خود، در قالب یک برنامه ترکیبی جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در دانشگاه نوادا-رینو^۳ در حالی که شدیداً متأثر از ویلیام جیمز^۴ بود، شروع به بررسی تجربه دینی کرد. او پیوسته در یک دانشگاه ایالتی سکولار تدریس کرده است. با اینکه خود را وابسته به هیچ سازمان دینی نمی‌داند، اعتقاد راسخ دارد که ادعاهای دینی، دارای دلالت‌های هستی‌شناختی هستند. گزاره‌های

1. Ralph W. Hood, JR

۲. Unity faith: کلیسای وحدت یک جنبش فلسفی و معنوی مسیحی است که بخشی از جنبش گسترده‌تر موسوم به تفکر نوین (New Thought) است. این جنبش سعی دارد تفسیرهای مبتنی بر باورهای تفکر نوین از متون مقدس مسیحی ارائه دهد، به همین جهت کلیسای وحدت ادعا دارد نوعی مسیحیت کاربردی را ترویج می‌دهد؛ بدین صورت که مردم می‌توانند با رویکرد نگرش مثبت به زندگی، وضعیت زندگی خود را بهبود بخشند که در نهایت منجر به سلامت، رفاه، شادی و آرامش خاطر خواهد بود. کلیسای وحدت که در ظاهر در زمره فرق مسیحی به‌شمار می‌رود، در سال ۱۸۸۹ در کانزاس سیتی توسط چارلز فیلمور و میرتل فیلمور بنیانگذاری شد.

3. Nevada-Reno

4. William James

دینی مدعی‌اند که درخصوص واقعیت سخن می‌گویند و به این ترتیب این امکان را برای فرد فراهم می‌سازند که جهان را به شیوه‌هایی تجربه کند که روان‌شناسی می‌تواند آنها را بررسی کند، اما شاید از تبیین آنها ناتوان باشد. هود اگر چه بنیادگرا نیست، معتقد است که دین بنیادگرا در حوزه روان‌شناسی دین، تنها به شیوه‌ای ضعیف، آن هم توسط پژوهشگران و دانش‌پژوهانی توصیف شده است که با مفروضات و جهان‌بینی بنیادگرایی بسیار بیگانه‌اند، در نتیجه، به ارائه تبیین‌ها برای پدیده‌ای پرداخته‌اند که به‌طور مکفی و منصفانه آن را توصیف نکرده‌اند. پیتتر سی. هیل^۱، یک اوآنجلیکال است که در خانواده‌ای شدیداً پایبند به کلیسا پرورش یافت. او ابتدا کشیش شدن را انتخاب شغلی خود می‌دانست تا اینکه یک دوره عمومی روان‌شناسی را گذراند. در این دوره علاقه او به روان‌شناسی اجتماعی شکوفا شد. او به تحصیل مقطع دکتری در دانشگاه هیوستون^۲ پرداخت و بخش اعظم زندگی حرفه‌ای خود را صرف کاربست روان‌شناسی اجتماعی در مطالعه تجربه دینی کرد. دکتر هیل همچنین ویراستار نشریه *روان‌شناسی و مسیحیت*^۳ است. این نشریه از «مقالاتی که دلالت‌هایی بر رابطه بین روان‌شناسی و ایمان مذهبی دارند از جمله مقالات مربوط به برهمکنش میان روان‌شناسی با الهیات و روان‌شناسی دین، استقبال می‌کند». وی در حال حاضر پروفیسور روان‌شناسی در مدرسه روان‌شناسی روزمید^۴ وابسته به دانشگاه بیولا^۵ است. دانشگاه بیولا، نقش مهمی در سال‌های اول خیزش جنبش پروتستانی بنیادگرا ایفا کرد و امروزه خود را نهادی

1. Peter C. Hill

2. Houston

3. Journal of Psychology and Christianity

4. Rosemead

5. Biola

«بینامذهبی^۱ و به لحاظ دینی، محافظه کار» معرفی کرده است. مدرسه روان‌شناسی روزمید تلاش دارد تا فهمی از طبیعت بشر ارائه دهد که فهم روان‌شناختی و فهم الهیات مسیحی را ادغام و یکپارچه سازد. دکتر هیل، فعال در نهادی که تا حدی به مدل درون‌متنی پایبند است، فهمی از درون را نسبت به بینش‌ها و محدودیت‌های رویکرد بنیادگرایانه کسب کرده است.

دبلیو. پاول ویلیامسون^۲، پسر یک کشیش متعلق به کلیسای خدا (نبوی)، ک.او.جی. او. پی^۳، است که در شهر سوان ایالت تنسی^۴ متولد شد. در سن ۲۳ سالگی، پا جای پای پدر گذاشت و روحانی‌ای رسمی در این مذهب^۵ شد. طی ۱۷ سال خدمت، به‌عنوان روحانی، در سمت‌های مختلفی مانند هدایت‌کننده جوانان در ایالت تنسی، کشیش، کشیش ارشد و اسقف ناحیه، به‌صورت تمام‌وقت به فعالیت پرداخت. وی بعد از آنکه به‌طور فزاینده‌ای به روان‌شناسی به‌عنوان یک حرفه علاقه‌مند شد، دوره کارشناسی ارشد را در رشته مشاوره اجتماعی در دانشگاه تنسی-چاتانوگا^۶ و دکترا را در رشته روان‌شناسی تجربی/اجتماعی در دانشگاه تنسی-ناکسویل^۷ گذراند. طی مطالعات دکترا، به این نتیجه رسید که از سمت روحانیت و از وابستگی به کلیسا کناره‌گیری کند. دکتر ویلیامسون بعد از تکمیل دوره دکترا، به مدت سه سال در کالج استرلینگ^۸ که یک آموزشگاه محافظه‌کار و وابسته

-
1. Interdenominational
 2. W. Paul Williamson
 3. Church of God (of Prophecy) (COG[OP])
 4. Sewanee, Tennessee
 5. Denomination
 6. Tennessee-Chattanooga
 7. Tennessee-Knoxville
 8. Sterling College

به مذهب پرسبیتری^۱ در کانزاس^۲ مرکزی بود، به تدریس روان‌شناسی پرداخت. وی از آنجایی که علاقه داشت فعالیت دانشگاهی خود را در نهادی سکولار دنبال کند، کالج استرلینگ را ترک کرد و یک سمت دانشگاهی در دانشگاه ایالتی هندرسون^۳ در آرکادلفیا^۴، آرکانزاس^۵ را پذیرفت؛ در حال حاضر استادیار رشته روان‌شناسی این دانشگاه است. تجربه غنی ویلیامسون در سنت پنتیکاستالی، هم به‌عنوان عضوی سابق و هم به‌عنوان کشیش، بینش‌های بی‌همتایی را در خصوص جهان‌بینی بنیادگرایی به وی بخشیده است.

-
1. Presbyterian
 2. Kansas
 3. Henderson
 4. Arkadelphia
 5. Arkansas

مقدمه

بنیادگرایی، نص‌گرایی لوتر^۱ در چهره‌ای جدید است.
بارزان^۲ (۱۰:۲۰۰۰)

جوئل کارپنتر^۳ (۱۹۹۷) در مقدمه کتاب درخشان خود، به دقت بین تعریف وسیع^۴ و تعریف محدود^۵ «بنیادگرایی» تمایز قائل شده است. تعریف محدود برای مورخان دین ضروری است، به گونه‌ای که حوزه مطالعه آنها را فهمی کلی که هویت متمایز و منحصر به فرد سنت‌های دینی خاص را مغشوش می‌کند، مبهم نمی‌سازد. او به آثار استادانه دو مورخ یعنی جورج مارسدن^۶ و ارنست ساندین^۷ (و اکنون خود کارپنتر را نیز به این مورخان می‌افزاییم) اشاره می‌کند که بنیادگرایی دینی را به عنوان جنبش تاریخی خاصی که باورهای تشکیل‌دهنده‌اش آن را از دیگر

-
1. Luther
 2. BARZUN
 3. Joel Carpenter
 4. broad definition
 5. narrow definition
 6. George Marsden
 7. Ernest Sandeen

شکل‌های محافظه‌کارانه پروتستان‌تیسیم مانند اوانجلیکالیسم^۱ متمایز می‌سازد، بررسی می‌کنند. مارسدن (۱۹۸۰) چند ویژگی مشخص بنیادگراها را شناسایی کرده است که در نگاه اول، به نظر می‌رسد بین همه جنبش‌های اوانجلیکال مشترک باشند. این ویژگی‌ها شامل مجموعه مشخصی از باورها به‌ویژه پیشاهزاره‌گرایی^۲ (اعتقاد به بازگشت دوباره حضرت عیسی (ع)^۳) و مصونیت کتاب مقدس از اشتباه (که به‌طور ضمنی در دیگر آموزه‌ها نیز حضور دارد) می‌شوند. دیگر ویژگی‌های معرف بنیادگرایان عبارتند از احیاگرایی^۴، میهن‌پرست پنداشتن خود، ضدیت با لیبرالیسم، تأکید بر عوامل شناختی و ایدئولوژیکی و نوعی فلسفه رئالیستی فهم متعارفی که ریشه در دیدگاه‌های تامس رید^۵ دارد. با این حال اعضای دیگرگروه‌های اوانجلیکال هم که خود را (به درستی) بنیادگرا نمی‌دانند، مدعی‌اند که به این باورها و ویژگی‌ها معتقدند. پس با وجود این، چه مؤلفه‌هایی بنیادگرایی پروتستانی را از دیگر گروه‌ها متمایز می‌سازد؟ به عقیده مارسدن، مخالفت سرسختانه با مدرنیسم، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ فرهنگی، مؤلفه‌ای است که بنیادگرایی را از خویشاوندان پروتستان محافظه‌کار آن جدا می‌کند. چنین دیدگاهی با پروژه بنیادگرایی‌ای که زیر نظر مارتین ای. مارتی^۶ و آر. اسکات آپلبی^۷ پیش می‌رود نیز ارتباط دارد؛ آنها این اصطلاح در اصل پروتستانی را (که درعین حال منحصرأ پدیده‌ای پروتستانی نیست)، برای گروه دیگری از سنت‌های ایمانی^۸، در طیف وسیعی از

-
1. Evangelicalism
 2. premillennialism
 3. Jesus
 4. revivalism
 5. Thomas Reid
 6. Martin E. Marty
 7. R. Scott Appleby
 8. Faith traditions

فرهنگ‌ها به کار می‌برند.

مارتی و اپلبی (۱۹۹۱)، بر طبق دیدگاه مارسدن در خصوص پروتستان‌تیسیم، سنت‌های مذهبی بنیادگرا را بر اساس مخالفت ستیزه‌جویانه^۱ آنها با مدرنیته تعریف می‌کنند. بسیاری از این ستیزه‌جویی^۲‌هایی که پروژه بنیادگرایی به آنها توجه کرده است، دربرگیرنده خشونت‌ورزی‌های آشکارند؛ این رویکرد به‌خصوص در تلقی آنها از اسلام در بسیاری از فرهنگ‌های مختلف آشکار است. متأسفانه این رویکرد، از این کلیشه رایج در غرب (به‌خصوص بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ که از این پس با عنوان ساده «۹/۱۱» به آن اشاره می‌شود) که اسلام بنیادگرا ذاتاً خشن است و معتقدان به آن مستعد تروریست شدند، جانبداری می‌کند؛ ما به‌رغم مخالفت با این رویکرد، به کار کارپنتر (۱۹۹۷)، مارسدن و پروژه بنیادگرایی ارج می‌نهمیم و به‌طور گزینشی، از پژوهش‌های آنها، به‌خصوص در فصل ۱ و ۲ بهره می‌بریم. تحلیل‌های آنها، استفاده نادرست متداول از اصطلاح «بنیادگرایی» را برجسته می‌سازد؛ همچنان که کارپنتر می‌نویسد:

مترادفی برای جمود، تعصب و ضدیت با روشنفکری
 مشکل این است که بنیادگرایی همچون
 پیوریتین^۳، تبدیل به عبارتی با کاربرد گسترده و قدرت
 نمادین فراوان شده است. در محافل روشنفکری
 از بنیادگرایی با نفرتی آکنده به ریشخند و البته با
 اندکی هراس سخن می‌رانند. چراکه بنیادگرایان
 انگاره‌هایی مانند محاکمه «میمون»^۴ اسکوپس^۵ در

1. Militant

2. Militancy

3. Puritan

۴. Monkey trial یا محاکمه میمون، اشاره به محاکمه جان اسکوپس معلم دبیرستانی ایالت تنسی دارد که متهم شد نظریه تکامل را در مدارس آمریکا تدریس می‌کند.

5. Scopes

شهر دیتون^۱ ایالت تنسی^۲ در سال ۱۹۲۵ یا همین اواخر، تظاهرات گسترده برضد سقط جنین را به ذهن می‌آورند که معرف تضادهایی عمیق و مستمر در آمریکای مدرنند (ص.۴؛ تأکید از متن اصلی).

با این حال کارپنتر (۱۹۹۷) تصدیق می‌کند که اصطلاح «بنیادگرا» را می‌توان به شیوه‌ای کلی‌تر برای توصیف پدیده‌ای دینی و فرهنگی و جهانی به کار برد که یهودیان، مسلمانان، هندوها و گروه‌های دینی دیگری را شامل می‌شود که تنها برخی از آنها در ایالات متحده حضور دارند. کارپنتر و همچنین اکثر نویسندگان مرتبط با پروژه بزرگ بنیادگرایی (که اکنون در پنج جلد حجیم به فرجام رسیده است)، مفهوم‌پردازی بنیادگرایی را پدیده‌ای جهان‌شمول و سودمند می‌دانند. یکی از مزیت‌های کار کارپنتر و پروژه بنیادگرایی، جستجوی وجوه اشتراک و اختلاف میان بنیادگرایی‌های گوناگون و تجلیات مختلف آنها در فرهنگ‌های مختلف است. با این حال، کارپنتر تعریف محدود را برمی‌گزیند چون از این هراس دارد که تعریف وسیع «بیش از آنکه روشنگر باشد، ابهام‌پدید آورد» (۱۹۹۷: ۴). ما نیز این هراس را داریم، از این‌رو مدلی را ساخته‌ایم که با هر دو دغدغه سازگار باشد: توجه به ویژگی‌های خاص هر یک از کیش‌های بنیادگرا^۳ و درک مشترکات انواع بنیادگرایی. مدل ما (که در فصل یک در خصوص آن بحث کرده‌ایم) بر ایده متن مقدس و آنچه اصل «درون‌متنیت»^۴ می‌نامیم تمرکز دارد. اگرچه متون مقدس در هر سنت منحصر به فرد هستند (برای مثال انجیل مسیحیان در مقایسه با قرآن مسلمانان)، اما هر متن مقدسی، شباهت‌های ساختاری‌ای با متون مقدس دیگر دارد.

1. Dayton

2. Tennessee

3. fundamentalist faith

4. intratextuality

بنابراین، بنیادگرایی خصوصیات تمایزبخش خود را به آشکارترین وجه در فهمی از متن مقدس خاص و نحوه خوانش و اجرای آن نشان می‌دهد. افزون بر این، فهم نحوه خوانش متن مقدس مستلزم فهم روان‌شناسی شناختی‌ای است که هنگام پیروی فرد از مقتضیات متن حاصل می‌شود.

دریافت ویرا از «سنخ‌های آرمانی»^۲ (ببینید: کالینز^۳، ۱۹۸۶) در بحث درون‌متنیت سودمند است. بنیادگرایی‌ها، سنخ‌های آرمانی مدل ما از درون‌متنیت را نشان می‌دهند: زمانی که یک متن واحد اعتبار مطلق دارد و فصل‌الخطاب^۴ نهایی تمام معرفت‌های متن‌بنیاد دیگر است، مدل درون‌متنیت به شیوه‌ای آرمانی بیان می‌شود. دیگر متن‌ها بر اساس سازگاریشان با این متن واحد داوری می‌شوند. متن، همچنین رفتارهای هنجاری و معیارهایی را که با آنها هنجارها از رهگذر فرایندهای برون‌متنی مانند اردنانگ^۵ در میان اجتماع آمیش^۶ یا شریعت در اسلام تغییر می‌یابد را مشخص می‌سازد. با این حال زمانی که از بنیادگرایی‌ها به‌عنوان سنخ‌های آرمانی فاصله بگیریم، متن مقدس قطعیت کمتری دارد، هرچند همچنان متن برگزیده^۷ است؛ متن مقدس صرفاً کتابی در میان کتاب‌های دیگر نیست، بلکه کتابی با موقعیت ممتاز است که باید از آن راهنمایی جست و به آن حرمت نهاد. با وجود این، نکته بسیار مهم این است که به متن مقدس در برابر دیگر مدعیات معرفتی، اعتبار مطلق اعطا نمی‌شود. این دیدگاهی رایج

1. Weber

2. ideal types

3. Collins

4. Arbitrator

۵. Ordnung: اردنانگ، مجموعه قواعد زندگی آمیشی است. اردنانگ عبارتی آلمانی و به معنای نظم، دستور، قانون، نظام و سازمان است.

6. Amish

7. privileged

در میان اوانجلیکال‌های معاصر است؛ دیدگاهی که از رهگذر پذیرش دیرینه این واقعیت در میان پروتستان‌های بنیادگرا تعدیل شده است [مبنی بر این] که (همان‌طور که در فصل ۱ و ۲ اشاره کرده‌ایم): متن مقدس به شکل اصلی و دست‌نویس آن در دست نیست. تمسک به امر مطلق، خود را در تمسک به دست‌نوشته اصلی نشان داده است؛ اعتقاد به متن اصلی، مدت‌هاست که حتی در میان پیروان نسخه شاه جیمز از کتاب مقدس که متن استاندارد پروتستان‌های بنیادگرا شده است، دیده نمی‌شود. اسلام این مزیت را دارد که مسلمانان بنیادگرا قرآن را کلام واقعی خداوند می‌دانند. در خصوص قرآن هیچ ترجمه‌ای ممکن نیست، مگر یک تفسیر، و باید به تفسیر بودن آن به صراحت اذعان شود. کلمات خداوند باید به همان زبان اصلی‌ای که به باور مسلمانان نزول یافته‌اند، خوانش و نقل شود. باین‌حال حتی در میان مسلمانان نیز وقتی از سنخ آرمانی فاصله می‌گیریم، متن در عین اینکه متن برگزیده و برتر است، مطلق نیست. در اسلام نیز اگر از سنخ آرمانی درون‌متنیت ناب فاصله بگیریم، صورت‌بندی‌های غیر بنیادگرایانه‌ای از ایمان وجود دارند. بنابراین تمرکز ما بر سنخ‌های آرمانی‌ای خواهد بود که بیشترین شواهد تجربی مؤید آنها را می‌توان در آن رویکردهای ایمانی‌ای یافت که خود را بنیادگرا می‌دانند یا می‌توان آنها را بر اساس رویکردشان به متون مقدس به راحتی بنیادگرا دانست.

با وجود این، رویکرد شناسایی سنخ‌های آرمانی بر شخصیت بنیادگرایان متمرکز نیست. روان‌شناسی تجربی نتوانسته است ویژگی‌های شخصیتی مشخصی را پیدا کند که بنیادگرایان را از دیگر باورمندان متمایز می‌سازد. حتی گروهش به اعتقادات بنیادگرایانه، همچون دیگر گروه‌ها، نمی‌تواند باعث تغییرات شخصیتی اساسی

شود (پالوتزین^۱، ریچاردسون^۲ و رامبو^۳، ۱۹۹۹). بررسی‌های اولیه، بنیادگرایی را با شخصیت اقتدارطلب ارتباط داده‌اند که به دلایل روش‌شناختی، به صراحت رد شده‌اند (کریستی^۴ و یهودا^۵، ۱۹۵۴). استارک^۶ (۱۹۷۱) عنوان کرده است که تمایل مداوم دانشمندان علوم اجتماعی برای نشان دادن رابطه میان اقتدارگرایی^۷ و بنیادگرایی، آشکارا غلط است. از نظر استارک تداوم این ادعا، مصداقی است از پیش‌داوری علوم اجتماعی بر ضد بنیادگرایان. احتمالاً پرتکرارترین یافته تجربی در خصوص بنیادگرایان آمریکایی، همبستگی بین بنیادگرایی و جزم‌اندیشی است. اگر جزم‌اندیشی را سنجه‌ای^۸ برای محک شخصیت بپذیریم، آنگاه همان‌طور که پالوتزین (۱۹۹۶) نتیجه می‌گیرد «این یافته‌ها رابطه بین شخصیت و تعصب دینی^۹ را نشان می‌دهند؛ هرچند این رابطه ضعیف است» (ص ۲۴۳). افزون بر این، همان‌طور که کیرکپاتریک^{۱۰}، هود و هارتز^{۱۱} (۱۹۹۱) تأکید کرده‌اند، همبستگی ضعیف جزم‌اندیشی و بنیادگرایی نیز به این دلیل مخدوش است که بیش از نیمی از مؤلفه‌های به‌کاررفته در سنجش جزم‌اندیشی، ناظر به باورهای خاصی‌اند که بنیادگرایان آنها را به شکل‌های متفاوتی می‌پذیرند (برای مثال مؤلفه‌هایی که خود^{۱۲} را به شیوه‌ای کاملاً انسان‌گرایانه می‌نگرند؛

-
1. Paloutzian
 2. Richardson
 3. Rambo
 4. Christie
 5. Jahoda
 6. Stark
 7. authoritarianism
 8. measure
 9. religiosity
 10. Kirkpatrick
 11. Hartz
 12. Self

یا مؤلفه‌هایی که مخالف فرهنگ بزرگ‌تر و احساس تهدید از جانب آن را ارزیابی می‌کنند).

احیای علاقه به اقتدارگرایی و بنیادگرایی با ایجاد سنجه^۱ «اقتدارگرایی جناح راست» (آر. دبلیو. ای^۱) توسط آلتیمیر^۲ (۱۹۸۸) پیوند دارد که ادعا می‌شود سنجه‌ای محتوانسنج^۳ است. این سنجه شامل اطاعت اقتدارجویانه^۴، رواندستن خشونت‌ورزی^۵ و التزام به هنجارهای اجتماعی است. با این حال مقیاس آلتیمیر، سنجه‌ای است برای محک اقتدارگرایی جناح راست به مثابه رفتار اجتماعی آموخته‌شده نه ویژگی‌های شخصیتی. مطالعاتی که از سنجه آلتیمیر استفاده می‌کنند جملگی بین تعصب و بنیادگرایی همبستگی می‌یابند، به خصوص زمانی که موضوع تعصب به روشنی، درون یک سنت تعریف شده باشد؛ مانند مخالفت دینی با همجنس‌گرایی (ببینید؛ اسپیلکا^۶، هود، هانسبرگر^۷ و گورساج^۸، ۲۰۰۳: ۴۵۷-۴۷۹). مهم‌ترین نکته در رابطه با سنجه آلتیمیر این است که این سنجه، محتوانسنج انگاشته می‌شود و از این رو بنیادگرایی را در میان سنت‌های ایمانی مختلف شناسایی می‌کند؛ این سنجه، اصطلاح بنیادگرایی را به سنتی خاص مانند پروتستانتیسم محدود نمی‌سازد. نکته آخر اینکه، از آنجایی که مقیاس آر. دبلیو. ای را سنجه شخصیت نمی‌پندارند، این سنجه مدافع بیهودگی تلاش برای تبیین بنیادگرایی بر پایه سنخ شخصیتی خاص است.

1. Right-wing authoritarianism” (RWA)

2. Altemeyer

3. content-free

4. authoritarian submission

5. sanctioned aggression

6. Spilka

7. Hunsberger

8. Gorsuch

منسجم‌ترین یافته‌های تجربی در روان‌شناسی دین، نه بر اساس عملکرد بنیادی شخصیت بلکه بر اساس هویت، معنا و درک هدفمندی زندگی به دست می‌آیند (پالوتزین و همکاران، ۱۹۹۹). روان‌شناسان بسیاری بر آنند که می‌توان با تمرکز بر طرح‌واره‌های مذهبی که نزد مؤمنان، جهان‌بینی‌های^۲ دینی ممتازی هستند، روابط تجربی معناداری را فرضیه‌پردازی کرد (مکینتاش^۳، ۱۹۹۵). چنین دیدگاه‌هایی نه تنها نیاز شخصی به معنا را تأمین می‌کنند (باومایستر^۴، ۱۹۹۱) بلکه از احساس چندپارگی جلوگیری می‌کنند (آنتونوفسکی^۵، ۱۹۸۷) و زمانی که فرد بخواهد برای تحقق دلمشغولی‌های غایی تلاش کند، انگیزش لازم را برای او فراهم می‌سازند (امونز^۶، ۱۹۹۹). همچنین سنت‌های انضمامی‌تر دینی مانند بنیادگرایی، حس کامل بودن و یقین اخلاقی را نیز ایجاد می‌کنند. همچنین، اقتدارگرایی جناح راست، حمایتی مؤثر را ایجاد می‌کند و فرد به واسطه آن، این آمادگی را به دست می‌آورد که همان‌گونه که ولفورد^۷ (۱۹۷۱) در ارتباط با مفهوم کلاسیک شخصیت «اقتدارطلب» بیان می‌کند، «بخشی از خودانگیختگی را فدای ثبات، بخشی از تساهل را فدای نظم و صلح، بخشی از لذت آنی را فدای پیگیری اهداف بلندمدت و بخشی از مدارای عاطفی را فدای کارایی کند» (ص ۴۷).

بنابراین ما از منظری روان‌شناختی، بنیادگرایی را نظامی معنایی معرفی می‌کنیم. ما معتقدیم معنایی که بنیادگرایان از باورهای دینی خود استنتاج می‌کنند، همان چیزی است که به آنها اجازه می‌دهد درون

-
1. schemas
 2. worldviews
 3. McIntosh
 4. Baumeister
 5. Antonovosky
 6. Emmons
 7. Welford

فرهنگی طردکننده، مقاوم باشند: دین، روشی را پیش روی آنها می‌گذارد که به وسیله آن جهان و نیز خود را در نسبت با جهان تفسیر می‌کند. این نظام معنا، همه زندگی را دربرگرفته و احساسات عمیقی را ایجاد می‌کند؛ چون با مسائلی سروکار دارد که اهمیت ابدی دارند. این نظام معنا همچنین چارچوبی را برای انگیزش ایجاد می‌کند و در این راستا به تأمین برخی نیازهای شخصی مربوط به معنا مانند نیاز به هدف، ارزش، سودمندی و ارزش نفس‌آکمک می‌کند. از نظر بنیادگرایان، معنا به صورت تمام و کمال، درون صفحات متن مقدس یافت می‌شود. بنابراین نظر ما این است که معیار اصلی برای فهم بنیادگرایی، اصرار آن بر این باور است که زندگی باید در رابطه با متن فهم شود.

هر سه نفر ما روان‌شناسان دین هستیم و این برایمان وسوسه‌انگیز است که برای تبیین چرایی پافشاری سرسختانه مردم بر باورهای بنیادگرایانه خود، به سرعت سراغ مدل‌های روان‌شناختی برویم. اگرچه باور داریم که مدل‌های روان‌شناختی به‌ویژه در ارتباط با بنیادگرایی به‌عنوان یک نظام معنا، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند، به چند دلیل در برابر این وسوسه مقاومت می‌کنیم: نخست اینکه ما مجاب نشده‌ایم که در حال حاضر مدل‌های مناسبی برای معناسازی وجود دارند؛ هرچند تلاش‌های باومایستر (۱۹۹۱)، امونز (۱۹۹۹)، وانگ^۲ (۱۹۹۸) و دیگران نویدبخش‌اند. دوم اینکه حتی اگر مدل‌های نظری پیشرفته در باب معنا نیز وجود داشته باشند، نمی‌توانند برای بنیادگرایی دینی به کار بسته شوند. سوم و مهم‌تر از همه اینکه، معتقدیم به کار بستن مدلی روان‌شناختی، بدون آنکه نخست بستر اجتماعی- فرهنگی و تاریخی بنیادگرایی به‌عنوان نظامی معنایی فهم شود، اصلی مهم را که روان‌شناسان معمولاً نادیده می‌گیرند، نقض می‌کند: برای توصیف

1. self-worth

2. Wong

درخور بنیادگرایی، باید نخست آن را از منظر خودش بفهمیم. اگر آن را صرفاً از بیرون و بیگانه‌وار بنگریم و تلاش کنیم مدل‌هایی سکولار برای تبیین آن ارائه دهیم، ذات حقیقی پدیده از چنگ‌مان خواهد گریخت. با تبیین بنیادگرایی به وسیله یک مدل فراگیر روان‌شناختی (اگر چنین مدلی وجود داشته باشد) و نادیده گرفتن فرهنگی که بنیادگرایی در آن جای گرفته است، نه تنها نسبت به پدیده مورد بررسی، بی‌عدالتی روا می‌داریم، بلکه این توهم روان‌شناسان را تقویت می‌کنیم که می‌توانند ادعاهای بنیادگرایان در باب حقیقت را بی‌اهمیت بپندارند.

نتیجه اینکه، خواننده درخواهد یافت که توضیحات ما در این کتاب، بسیاری از بسترهای تاریخی و جامعه‌شناختی انواع نظام‌های معنایی بنیادگرایانه را توصیف می‌کند.

شالوده نظری نظام معنایی بنیادگرایی و رابطه آن با مدل درون‌متنیت ما، که در فصل اول ارائه داده‌ایم، در سراسر هر چهار فصلی (فصول ۳-۶) که از نظام‌های بنیادگرایانه خاص بحث کرده‌ایم، به‌طور تنگاتنگی بهم گره خورده‌اند. درعین حال، ما به دقت از تحمیل نظام نظری خود بدون تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی (و در برخی موارد، تحلیل الهیاتی) هر یک از نظام‌های اعتقادی خودداری می‌کنیم. تا فصل هفتم که در آن تلاش خواهیم کرد به دیدگاه اصلی خود بازگردیم، به این نقطه باز نخواهیم گشت: از منظر روان‌شناختی، بنیادگرایی را به بهترین وجه می‌توان نظام معنایی دینی‌ای انگاشت که منحصرأ بر متن مقدس متکی است.

مناسب‌ترین روان‌شناسی برای فهم مدل درون‌متنی ما از بنیادگرایی، روان‌شناسی شخصیت نیست، بلکه روان‌شناسی اجتماعی است. افزون بر این، این روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی‌ای است همسو با ضرورت ایجاد یک پارادایم نوین چندسطحی و بینارشته‌ای در روان‌شناسی دین (امونز و پالوتزین، ۲۰۰۳: ۳۹۵؛ تأکید از متن اصلی).

همان‌طور که بلزن^۱ و هود (در دست چاپ) بیان کرده‌اند، روان‌شناسی دین ایجاب می‌کند که روان‌شناسان به معنای اصیل «تجربه‌گرایی» بازگردند و پژوهش خود را به مطالعات آزمایشگاهی و سنجش‌محور محدود نسازند. این مطالعات آزمایشگاهی در عین حال که با اهمیت‌اند، کاربرد محدودی برای فهم بنیادگرایی بر حسب روان‌شناسی اجتماعی تاریخ آن، جایگشت‌های آن و مظاهر متعدد آن در فرهنگ‌های مختلف دارند. اگر همان‌طور که ولف^۳ (۲۰۰۳) مدعی است، روان‌شناسی دین رشته‌ای بحران‌زده باشد، آنگاه مطالعه تجربی دین به‌طور عام و مطالعه بنیادگرایی به‌طور خاص باید روش‌شناسی‌های خود را متناسب با سطح پیچیدگی پدیده مورد مطالعه تعدیل کنند؛ نیاز به پذیرش کثرت‌گرایی روش‌شناختی^۴، پارادایم جدیدی را هم ایجاب می‌کند (بلزن و هود، در دست چاپ؛ راث^۵، ۱۹۸۷).

روش‌های به‌کار گرفته شده در سراسر متن متفاوت هستند. فصل ۱، مدل ما را درون چارچوب روان‌شناختی گسترده‌ای ارائه داده است که تأکید بر این دارد که باورهای دینی چگونه به‌عنوان منبع معنا عمل می‌کنند. سپس خودِ مدل، توأم با درکی تاریخی، بر اساس این دیدگاه ارائه می‌شود که ساختار متن مقدس، به فرایندهای فکری‌ای دلالت می‌کند که روان‌شناسی شناختی مؤمنان بنیادگرا را شکل می‌دهد. فصل ۲، تز دین به مثابه معنا را دوباره و با تمرکزی ویژه بر برخی باورهای دینی خاص بنیادگرایی، بازبینی می‌کند. فصل ۳ تاریخچه بنیادگرایی پروتستانی در آمریکا را که شناخت آن برای ریشه‌یابی اصطلاح بنیادگرایی ضروری است، توصیف می‌کند. آنچه بلزن

1. Belzen

2. permutations

3. Wulff

4. methodological pluralism

5. Roth

(۲۰۰۱، ۲۰۰۰) «رویکرد تاریخی- فرهنگی»^۱ می‌نامد، با ضرورت ایجاد نوعی پارادایم چندسطحی بینارشته‌ای سازگار است؛ یعنی پذیرش اینکه نه تنها فرایندهای روان‌شناختی مذکور در بستری تاریخی و فرهنگی رخ می‌دهند، بلکه خود روان‌شناسی نیز تاریخی است.

در فصل ۴ تا فصل ۶، مدل خود را روی سنت‌های مختلف به کار می‌بندیم. فصل ۴، «کلیسای خدا»^۲ را بر اساس مدل درون‌متنی ما بررسی می‌کند. این بررسی عمیقاً بر پیوند متقابل بین روان‌شناسی رهبر بزرگ اولیه این گروه یعنی ای. جی. تاملینسون^۳ و ظهور آموزه‌ای که ریشه در فهمی درون‌متنی از کتاب مقدس دارد، متکی است. آموزه این کلیسا را عمدتاً فهم تاملینسون از متن کتاب مقدس پدید آورده است. این روان‌شناسی اجتماعی، نوعی از روان‌شناسی تاریخی^۴ است، البته نه در معنای کلاسیک آن که تحت سیطره روان‌کاوان بوده است بلکه در معنای کنونی آن؛ یعنی «به کارگیری روان‌شناسی در پژوهش تاریخی» (بلزن، ۲۰۰۲: ۱۳). فصل ۵ این رویکرد روان‌شناسی تاریخی را ادامه می‌دهد و در عین حال بینش‌های دیگری را از رهگذر مشاهده مشارکتی، مصاحبه با «مارپرورها» و تحلیل موعظه‌ها به آن می‌افزاید. همچنین به وسیله روش‌های پدیدارشناختی، معنای مارپروری نزد افرادی بررسی می‌شود که خود را پیرو دستورات عیسی مسیح (ع) می‌دانند. غرض از انتخاب این دو سنت در فصل‌های ۴ و ۵ این بوده است که اینها گروه‌هایی هستند که بسیاری آنها را بنیادگرا می‌دانند، لیکن اغلب (به دلایل مختلف) مشمول عنوان «بنیادگرا» نشده‌اند.

در فصل ۶، آمیث‌ها را معرفی می‌کنیم؛ گروهی که با بسیاری از برداشت‌ها از بنیادگرایی مطابقت ندارد، لیکن موردی است که با مدل

-
1. historiocultural approach
 2. Church of God
 3. A. J. Tomlinson
 4. Psychohistory

درون‌متنی ما سازگار است. اگرچه بحث ما از آمیخ‌ها مبتنی بر مشاهده مشارکتی نیست، ولی این سنت را از رهگذر اسناد و گزارش‌های دسته اول افرادی که با آنها زندگی کرده و آن را مطالعه کرده‌اند، بررسی می‌کند.

در فصل ۷، امکان بسط مدل خود به جریان‌اتی غیر از سنت‌های مذهبی را بررسی می‌کنیم. ما انواع گزینه‌های ممکن روش‌شناختی‌ای را پیش می‌کشیم که با ایجاد پارادایمی نوین در مطالعه روان‌شناختی همسازند، ضمن اینکه می‌پذیریم چنین پارادایمی حقیقتاً باید چندسطحی و بینارشته‌ای باشد. همچنین تلاش می‌کنیم رایج‌ترین کلیشه‌هایی را که در بین دانشمندان اجتماعی، رسانه‌های توده‌ای و کل جامعه یافت می‌شوند، اصلاح کنیم.

همان‌طور که در سه فصل نخست تأکید کردیم و در سراسر متن نشان داده‌ایم، درون‌متنیت، یکسان‌سازی باور را تضمین نمی‌کند. تاریخ بنیادگرایی پروتستانی آمریکا شاید آموزنده‌تر از همه باشد و از همین روست که همه مثال‌هایمان جز یکی از آنها را از این سنت آورده‌ایم. پذیرش کتاب مقدس به‌عنوان کلام خطاناپذیر خداوند، خدشه‌ای بر این واقعیت وارد نمی‌کند که این کتاب (حتی معانی آشکار آن) را باید ذهن‌های خطاپذیر بخوانند و فهم کنند! ما در فصل ۳ اشاره کرده‌ایم که تعداد معدودی از مؤلفان مقاله‌هایی که مجموعه بنیادها را تشکیل داده‌اند، توافق دقیقی درباره همه عناصر سازنده بنیادهای دین خود دارند. با این حال اختلافات آنها را فصل الخطاب، یعنی متن آنگونه که از رهگذر اصل درون‌متنیت تفسیر می‌شود، محدود می‌کند.

بنابراین مثلاً اشتباه است که بنیادگرایی اسلامی را این‌گونه تعریف کنیم که مخالفت آن با چیزی که آن را رد می‌کند، همیشه به شیوه‌ای خشن و ستیزه‌جویانه است. همین قاعده در خصوص بنیادگرایی

پروتستانی نیز صدق می‌کند. بنیادگرایی پروتستانی برخی مواقع ستیزه‌جو بوده است؛ لیکن همان‌طور که در فصل ۳ توضیح داده‌ایم، این پروتستان‌تیسیم لیبرال بود که بیشترین نزدیکی و همسویی را با دیدگاه‌های سکولار نظریه داروین^۱ داشت، که بر آن بود علم، به کشف اصول حاکم بر خشونت که بقای اصلح را تضمین می‌کند، نائل شده است. اسلام و پروتستان‌تیسیم بنیادگرا به‌طور گزینشی با جنبه‌های مختلف مدرنیته مخالفت می‌کنند و به‌طور گزینشی ابزارهای مختلفی را به کار می‌گیرند که تنها برخی از آنها خشونت‌آمیز هستند. نتیجه این‌که، ستیزه‌جویی که هم مارسدن و هم پروژه بنیادگرایی آن را در تعریف خود از بنیادگرایی ضروری می‌دانند، از نظر ما ضرورتاً «خشونت‌آمیز» نیست. به همین خاطر ما آمیش‌ها را ذیل گروه‌های بنیادگرا آورده‌ایم. از منظر مدل ما، این‌که صلح‌طلبی و پرهیز آمیش‌ها از جنگ را با تمرکز نخ‌نماشده بر «ستیزه‌جویی اسلامی» بعد از ۹/۱۱ مغایر بدانیم، رویکردی گمراه‌کننده است. در عوض آمیش‌ها را باید به چشم گروهی دید که شیوه دیگری از مقاومت را در پیش گرفته‌اند؛ مقاومتی که دادگاه‌های ایالتی و دیوان عالی آمریکا آن را پیگیری کرده‌اند.

بنابراین، مدلی روان‌شناختی از بنیادگرایی را پیشنهاد می‌کنیم که اگرچه به همه شکل‌های بنیادگرایی دینی مربوط است (و همان‌طور که در فصل ۷ بحث کرده‌ایم، هم‌پوشانی‌هایی با ایدئولوژی‌های شبه‌بنیادگرای سکولار دارد)، لیکن تنها می‌تواند در بستر اجتماعی- فرهنگی و تاریخی جنبشی خاص به‌طور کامل به کار بسته شوند. به عبارت دیگر مدل ما مدلی عام است که معتقدیم می‌توان آن را تقریباً برای همه شکل‌های بنیادگرایی به کار گرفت، اگرچه این کار بست تنها می‌تواند در بستری خاص و مشخص انجام گیرد. این بستر، تاریخی است و نه بر اساس علت‌ها بلکه بر اساس ادراک معنا و هدف زندگی و هویتی

که این فهم می‌تواند برای افراد معتقد به آن ایجاد کند، درک می‌شود. به‌علاوه، نگرش‌ها و باروهای خاص بنیادگرایان را تنها هنگامی می‌توان فهم کرد که آنها را در بستر اجتماعی-تاریخی سنتی خاص قرار دهیم. «متعصب» دانستن آمیش‌ها به دلیل اعتقاداتشان درباره سیاه‌پوستان، همان قدر دیدگاهی نابخردانه است که «متعصب» دانستن معتقدان به کلیسای خدا به دلیل دیدگاهشان در خصوص همجنس‌گرایی. چنین دیدگاهی مثل این است که بپذیریم خود فرهنگ متعصب است. چنان که گادامر^۱ (۱۹۷۵/۱۹۸۲) به ما گوشزد می‌کند «تعصب بنیادین روشنگری، تعصب علیه تعصب است؛ تعصبی که سنت را از قدرتش عزل می‌کند» (صص ۲۴۰-۲۳۹).

مدل درون‌متنی ما، آنچه را که مورخان آمریکایی دین به شکل متقاعدکننده‌ای نشان داده‌اند رد نمی‌کند. بلکه کار آنها را با به‌دست‌دادن نوعی چارچوب نظری اجتماعی-روان‌شناختی منحصربه‌فرد تکمیل می‌کند؛ چارچوبی که هم مستلزم در نظر گرفتن ساختار متون مقدس است و هم از آن جهت که افراد، در برهه‌های خاصی از تاریخ، در بسترهای فرهنگی مختلف، با مذهب^۲ خودشان درگیر دارند، مستلزم در نظر گرفتن محتوای متنی خاص است. بدین معنا، رویکرد ما کاملاً اجتماعی-روان‌شناختی است و هم ملاحظات علی و هم ملاحظات هرمنوتیکی را در برمی‌گیرد و به عبارتی همان رویکردی است که از زمان ارسطو^۳ به نام علت «فاعلی»^۴ و علت «غایی»^۵ شناخته شده است. تا جایی که انگیزه‌های غایی یا «برای اینکه»^۶... کنش معنا دار در پی داشته

-
1. Gadamer
 2. Faith
 3. Aristotle
 4. efficient
 5. teleological
 6. in order to

باشد، بسیار محتمل است که بنیادگرایان دلیل و انگیزه‌های کنش‌های خود را درون متن مقدس بیابند. بنابراین تا جایی که جستجوی بنیادگرایانه برای معنا وجود دارد، معنا باید از درون متن مقدس کشف شود. نکته آخر اینکه رویکرد ما مطرح می‌کند که روان‌شناسی اجتماعی دین، زمانی پربار می‌شود که بر تجربه‌ها و فهم‌هایی از متن مقدس تمرکز کند که برای شیوه خاصی از زندگی اهمیت بنیادین دارند. با اینکه بعید است چنین شیوه‌ای از زندگی، همان شیوه زندگی‌ای باشد که خواننده این متن بر آن صحنه می‌گذارد، اما خوانندگان می‌توانند در پرتو مدل ما این شیوه زندگی را کاملاً بفهمند.